

غلامرضا اعوانی در گفت‌وگوی اختصاصی با «مفاخر ماندگار» مطرح کرد:

ضرورت حضور علمای علوم انسانی در تصمیم‌گیری‌های کشور



صدر اصدوقی



استاد فلسفه دانشگاه شهید بهشتی، رئیس انجمن حکمت و فلسفه ایران، رئیس انجمن بین‌المللی فلسفه اسلامی، عضو کمیته الهیات و فلسفه دفتر گسترش و برنامه‌ریزی آموزش عالی و... عناوینی‌اند که حاکی از چندین دهه فعالیت‌های علمی، فرهنگی و پژوهشی «غلامرضا اعوانی» دارند. در گفت‌وگو با این استاد برجسته فلسفه و حکمت، جایگاه‌واهمیت «فرهنگ» را بررسی کرده‌ایم و نقدهای او به فضای فرهنگی کشور و عرصه علوم انسانی در ایران را مرور کرده‌ایم که حاصل آن پیش‌روی شماست.



برخی از کارشناسان معتقدند که می‌توانیم فرهنگ را به فرهنگ ظاهری و باطنی تقسیم کنیم! نظر شما در این باره چیست؟

به نظر بنده پیش از اینکه به این تقسیم‌بندی بپردازیم، باید یک تعریفی از خود فرهنگ داشته باشیم. گاهی فرهنگ را به مجموعه آداب و رسوم تعریف کرده‌اند که در یک قومی دیده می‌شوند. گاهی فرهنگ را مجموعه علوم، فنون و معارف و... دانسته‌اند که باز هم این‌ها در میان اقوام دارای اختلافاتی هستند و به تبع آن، میان فرهنگ‌های مختلف اختلافاتی وجود خواهد داشت. خود کلمه «فرهنگ» هم خیلی قابل تامل است؛ در گذشته البته این کلمه به «فرهنگ» تعبیر نمی‌شده است. در حقیقت این لفظ از «فره‌یختگی» به معنی آموختن و تربیت کردن می‌آید. انسان فره‌یخته و با فرهنگ کسی است که به فضایل مختلفی

و اینکه باید فضائل اخلاقی را کسب کند و البته ادب نسبت به خلق که در جای خود بسیار مهم است؛ این‌ها همه باهم در ارتباط هستند و در شکل‌گیری آنچه امروز به‌عنوان «فرهنگ» نامیده می‌شود، تأثیر قابل توجهی خواهند داشت. در فرهنگ گذشته، ادب، درس، ادب اکتسابی و کسبی را هم داریم. امروزه در اروپا به جای فرهنگ، «کولتور» را به کار می‌برند که از ریشه لاتینی کولتورا، به معنی پروراندن نفس است. حکمای قدیم در روم باستان که زبان آن‌ها لاتین بوده است، «کولتورا» را به سه معنی به کار می‌برده‌اند که عبارتند از: ۱- «کولتورا دئی» یعنی همان ادب الرب و وظایف انسان نسبت به خداوند ۲- «کولتورا انیمی» یا همان ادب النفس و وظایفی که انسان نسبت به خودش برای کسب فضایل اخلاقی دارد و سومین معنی، «کولتورا اگری» است که امروز، به «آگری کولتور» تعبیر می‌شود، به معنی ادبی که انسان نسبت به محیط‌زیست و دیگران دارد به‌طور عام؛ البته این‌ها از هم جدا نبوده‌اند و دارای وحدت‌اند. متأسفانه امروز ادب النفس و ادب الرب در فرهنگ‌ها بسیار کم‌رنگ

آراسته شده و کمالات نفسانی قابل توجهی دارد. در زبان‌های دیگر به‌خصوص در زبان آلمانی از فرهنگ به «فرادهش» تعبیر شده است، یعنی فرهنگ مجموعه‌ای از علوم و فنون و آثاری است که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. «در زبان لاتین هم این امر به «فرا دادن» تعبیر شده است. یعنی اینکه انسان یک موجود فرهنگی است که کمالات نفسانی و علوم فنون را از طریق آموزش و پرورش به نسل‌های بعدی خود منتقل می‌کند. در گذشته کلمه «فرهنگ» به معنی امروز آن به کار نمی‌رفته، بلکه به جای فرهنگ از «ادب» استفاده می‌کردند که شامل ادب الرب، ادب النفس و ادب الخلق بوده است؛ به این معنی که انسان نسبت به خدا، خود و مردم، آدابی دارد؛ مولانا هم می‌گوید: از خدا جوییم توفیق ادب، بی‌ادب محروم ماند از لطف رب؛ امروز آن چه در گذشته بوده به فراموشی سپرده شده به‌خصوص به تکالیف ما در مقابل قادر متعال توجه لازم صورت نمی‌گیرد. همان‌طور که اشاره کردم، ادب النفس مطرح بوده که شامل تکالیف انسان نسبت به خودش است

شده‌اند و فرهنگ‌ها از جنبه الهی خود فاصله پیدا کرده‌اند.

تحلیل شما از رابطه میان جامعه و فرهنگ چیست؟

انسان یک موجود اجتماعی است، لذا انسانی که به‌طور انفرادی و بریده از دیگران زندگی کند، به معنای دقیق کلمه نمیتواند انسان باشد، انسان یک موجود مدنی الطبع است و از این رو، وظایف و تکالیفی نسبت به دیگران دارد و در زندگی اجتماعی است که مظاهر فرهنگ نمایان می‌شود. مظاهری مثل زبان، شعر، ادبیات، معماری، موسیقی و دیگر جنبه‌های فرهنگی که مورد توجه‌اند. همه این‌ها با زندگی اجتماعی انسان و وظایف و تکالیفی که نسبت به دیگران دارد، ارتباط پیدا می‌کند. در گذشته معنای فرهنگ به معنی عام آن با «حق» هم ارتباط داشته است. اینجا به بخش از حدیثی از پیامبر اکرم (ص) اشاره می‌کنم که نشان‌دهنده این است که باید در روابط اجتماعی «حق» حاکم باشد؛ پیامبر (صلی علیه و آله) می‌فرماید: «لاهلک علیک حق و لنفسک علیک حق و لعینک علیک حق...» در حقیقت از این «حق» می‌توانیم به «عدالت» تعبیر کنیم، اگر این مدل در جامعه پیاده شود، این جامعه دارای عدالت خواهد بود. بنابراین معنی «حق» در پیوندهای اجتماعی که با دیگران داریم، در فرهنگ‌های گذشته وادیان و حکمت‌های الهی و در برخی از نظریات جامعه‌شناسی، سهم بسیار اساسی داشته است. در این راستا حاکم بر مردم و مردم هم بر حاکم حق دارند. اگر در جامعه‌ای شاهد رعایت این «حق» باشیم، در این جامعه، عدالت ظهور خواهد کرد.

امروزه، چیزی تحت عنوان فرهنگ عمومی مطرح است، چه راه کارهایی را برای ارتقای این فرهنگ پیشنهاد می‌کنید؟

انسان به‌صورت غریزی یک موجود

فرهنگ مدار است؛ بنابراین ما چنین تعبیری را برای حیوانات و جمادات به کار نمی‌بریم. انسان تمام قوه‌ها و استعدادهای الهی را حائز است و یک موجود عجیبی است که به خوبی خود را نشناخته است. در قرآن کریم در آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...» به خوبی به این نکته اشاره شده است. بنابراین انسان به‌صورت بالقوه مظهر اسم «ا...» است. ما در معانی برخلاف مادیات، تقسیم نداریم. وقتی می‌گوییم، زید، تمام معنای انسانیت در او به صورت بالقوه هست، همچنین، فرهنگ است که استعدادهای نهفته انسان را به فعلیت و کمال می‌رساند. حال اگر فرهنگ، جنبه دنیوی و سکولار داشته باشد، بی‌فایده است. در گذشته فرهنگ‌ها بیشتر جنبه وحیانی داشتند تا انسان از این طریق و با کسب فضایل و کمالات الهی، به جایگاه بالای فرهنگی دست پیدا کند که حکمای قدیم از آن به سعادت - و نه رفاه، تعبیر می‌کردند. پس اگر فرهنگی بتواند انسان را به گونه‌ای پرورش دهد که به سعادت دنیوی و اخروی برسد، این فرهنگ قابل توجه و عنایت خواهد بود. فرهنگ‌های امروزی بیشتر برجسته‌های دنیوی تأکید دارند و از جنبه‌های اخروی غافل هستند. در گذشته به صورت مشخص بین سعادت دنیوی و اخروی توازن ایجاد کرده بودند که در ادیان به‌خصوص در دین مبین اسلام از آن با الفاظی چون، نجات، فلاح، فوض یا به اشراق الهی، آزادی و آزادی و رسیدن انسان به وجود مطلق و فاصله گرفتن از وجود مقید خود، تعبیر شده است. بنابراین اگر بتوانیم فرهنگ عمومی خودمان را با این نگاه هماهنگ کنیم، قطعاً شاهد ارتقای آن خواهیم بود.

به عنوان استادی که سال‌هاست در عرصه‌های فرهنگی، آموزشی و پژوهشی فعالیت می‌کنید، مهم‌ترین کاستی‌های عرصه فرهنگی کشور را چه می‌دانید و چه راه کارهایی را برای رفع این آسیب‌ها پیشنهاد می‌کنید؟

این سوال مهمی است؛ ما الان حدود ۶۰ یا ۷۰ سال است که دارای فرهنگ دانشگاهی هستیم. در قرن گذشته، ما حکمای بزرگی را در تهران داشتیم که در کنار هم، مکتب حکمی و فلسفی تهران را تشکیل داده بودند و همه اینها شاگردان مختلفی را هم تربیت کرده بودند. در همان ایام در ایران حاج ملاهادی سبزواری را داشتیم که شاگردان او خودشان صاحب مکتب‌های مهم حکمی و فلسفی بوده‌اند یا درصفا هم بزرگانی را داشتیم که همه اینها به سهم خودشان مکتب ساز و فرهنگ ساز بوده‌اند. در کنار همه اینها فقها و ادبا و شعرا و سایرین هم در جنبه‌های مختلف فرهنگی کشور تأثیر گذار بوده‌اند. اما وقتی دانشگاه به وجود آمد، به علوم جدید پرداخته شد و عده‌ای به خارج از ایران رفتند و دانش‌های غربی را به ایران آوردند بدون اینکه تقارب درستی بین حکمت اسلامی - ایرانی و غربی ایجاد کنند.

با این مقدمه کوتاه، باید به این نکته اشاره کنم که یکی از کارهایی که امروز دانشگاه‌ها در آن کوتاهی کرده‌اند انتقال صحیح فرهنگ گذشته ما به نسل جدید است؛ البته اقداماتی انجام شده، اما کافی نبوده است. نکته دیگر اینکه بیشتر به علوم فنی توجه داشتیم تا به علوم انسانی، در حال حاضر بیشتر تصمیم‌گیران کشور به خصوص در سیستم آموزش عالی ما تحصیل کرده در رشته‌های فنی هستند و نوعاً تخصصی در علوم انسانی ندارند و این ضعف بسیار بزرگی است. اگر فعالان علوم انسانی و الهی در تصمیم‌گیری‌ها حضور داشته باشند، تأثیر گذاری فرهنگی افزایش پیدا خواهد کرد. نکته سوم هم این است که ارتباط ما با سایر فرهنگ‌ها آنچنان که باید رونق ندارد و باید این ارتباط گسترده‌تری پیدا کند. گسسته شده فرهنگ ما با فرهنگ دیگر موجب تضعیف علوم انسانی و تا حدودی فرهنگ عمومی کشور شده است که باید هرچه زودتر برای رفع آن تدابیری اندیشیده شود.